

سخنانی از امام علی

تألیف:
ربّانی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۳مقدمه
۴ستایش خداوند تبارک و تعالی
۶تعریف از محمد ﷺ
۸تعریف از قرآن
۹نهی از قبرپرستی
۱۷تعریف از خلفای راشدین
۲۸نهی از غلو
۳۱نهی از دشنام دادن
۳۳نهی از سحر و کهنانت
۳۷شستن پا در وضو
۴۱اذان
۴۲سجده‌گاه
۴۶شکایات نماز
۴۷کیفیت سلام در نماز
۵۰زکات

مقدمه

نهج البلاغه کتابی است که سید رضی در قرن چهارم هجری از میان خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار منسوب به حضرت علی تدوین نموده است. ولی چون خود آن حضرت این کتاب را ننوشته است و احتمال این می‌رود که برخی از خطبه‌ها و یا نامه‌ها و کلمات قصار منسوب به آن حضرت از ایشان نباشد نمی‌توانیم ادعا نمائیم که تمام مطالب نهج البلاغه از حضرت علی است.

ما در کتابی که در دست دارید در موضوعاتی که مطرح نموده‌ایم به مطالبی ارزنده از نهج البلاغه و دیگر کتب که موافق قرآن و عقل می‌باشد استناد نموده‌ایم زیرا حضرت علی پیرو قرآن بوده و خلاف قرآن سخنی نفرموده است.

ستایش خداوند تبارک و تعالی

در خطبه‌هائی از نهج البلاغه، به حمد خداوند تبارک و تعالی پرداخته است من جمله در خطبه ۴۹ گفته است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ، وَدَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلَامُ الظُّهُورِ، وَامْتَنَعَ عَلَيَّ عَيْنَ البَصِيرَةِ؛ فَلَا عَيْنٌ مِنْ لَمْ يَرَهُ تُنْكِرُهُ، وَلَا قَلْبٌ مِنْ أَنْبَتُهُ يُبْصِرُهُ، سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلَا شَيْءَ أَعْلَى مِنْهُ، وَقَرُبَ فِي الدُّنُوِّ فَلَا شَيْءَ أَقْرَبُ مِنْهُ، فَلَا اسْتِعْلَاؤُهُ بَاعِدُهُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ، وَلَا قُرْبُهُ سَاوَاهُمْ فِي الْمَكَانِ بِهِ، لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَيَّ تَحْدِيدِ صِفَتِهِ، وَلَمْ يَحْجِبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ، فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ، عَلَيَّ إِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْجُحُودِ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُهُ الْمُشْبِهُونَ بِهِ وَالْجَا حِدُونَ لَهُ عُلُوًّا كَبِيرًا».

یعنی: «حمد مخصوص خدائی است که اسرار مخفی را می‌داند و نشانه‌های ظاهر و پیدا بر وجود و هستی او دلالت دارد و دیدن او با بینائی چشم محال است. پس چشم کسی که او را ندیده نمی‌تواند منکرش گردد و دل کسی که هستی او را دانسته به کنه ذاتش پی نمی‌برد. در بلندی بر همه برتری دارد و هیچ چیز از او بالاتر نیست. و در نزدیکی نزدیک است و هیچ چیز از او نزدیکتر نیست. پس بلندی او را از مخلوقاتش دور نکرده و نزدیکی او خلق را در مکانی با او مساوی ننموده. عقل‌ها را بر حد و نهایت صفت خود آگاه نساخته و آن‌ها را از شناختن خویش به قدر واجب باز نداشته. پس اوست خداوندی که آثار موجود بر وجودش در دل منکر خدا گواهی می‌دهد. و منزه است خداوند از گفتار آن‌هائی که او را به خلق تشبیه. و کسانی که او را انکار می‌نمایند».

همچنین در خطبه ۲۰۶ گفته است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُصْبِحْ بِي مَيِّتًا وَلَا سَقِيمًا، وَلَا مَضْرُوبًا عَلَيَّ غُرُوقِي بِسُوءٍ، وَلَا مَاخُودًا بِأَسْوَى عَمَلِي، وَلَا مَقْطُوعًا دَابِرِي، وَلَا مُرْتَدًّا عَنْ دِينِي، وَلَا مُنْكَرًا لِرَبِّي، وَلَا مُسْتَوْحِشًا مِنْ إِيْمَانِي، وَلَا مُلْتَبِسًا عَقْلِي، وَلَا مُعَذِّبًا بَعْدَابِ الْأَمَمِ مِنْ قَلْبِي. أَصْبَحْتُ عَبْدًا مَمْلُوكًا ظَالِمًا لِنَفْسِي، لَكَ

الْحُجَّةُ عَلَيَّ وَلَا حُجَّةَ لِي، وَلَا أَسْتَطِيعُ أَنْ آخُذَ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَنِي، وَلَا أَتَّقِي إِلَّا مَا وَقَيْتَنِي.
اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَقَرَ فِي غِنَاكَ، أَوْ أَضِلَّ فِي هُدَاكَ، أَوْ أَضَامَ فِي سُلْطَانِكَ، أَوْ
أُضْطَهَدَ وَالْأَمْرُ لَكَ!

اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَفْسِي أَوَّلَ كَرِيمَةٍ تَنْتَزِعُهَا مِنْ كَرَامِي، وَأَوَّلَ وَدِيعَةٍ تَرْتَجِعُهَا مِنْ وَدَائِعِ نَعْمِكَ
عِنْدِي!

اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَذْهَبَ عَنْ قَوْلِكَ، أَوْ نُفَسِّنَ عَنْ دِينِكَ، أَوْ تَتَّاعَ بِنَا أَهْوَاؤُنَا دُونَ الْهُدَى
الَّذِي جَاءَ مِنْ عِنْدِكَ».

یعنی: «سپاس برای خدائی است که شبم را صبح نموده در حالیکه نمرده‌ام و نه بیمارم و نه اندامم بد حال است و نه به بدترین گناهم بازخواست شده‌ام و نه بی‌فرزند مانده‌ام و نه از دینم برگشته‌ام و نه منکر پروردگارم و نه از ایمانم نگرانم نه دیوانه‌ام و نه به عذاب امت‌های پیش از خود گرفتارم. صبح کرده‌ام در حالی که بنده‌ای هستم بی‌اختیار و ستمکار بر نفس خویش. خداوندا برای تو است حق اعتراض بر من و مرا عذر و بهانه‌ای نیست و توانائی بدست آوردن سودی ندارم مگر آنچه تو به من ببخشی و از بدی نمی‌توانم بپرهیزم مگر آن را که تو مرا نگاهداری.

خدایا! پناه می‌برم به تو از اینکه در بی‌نیازیت تهی دست و پریشان بوده یا در هدایت و رستگاریت گمراه باشم یا در سلطنت و توانگریت ستمدیده یا مغلوب و خوار شوم و حال آنکه اختیار به دست تو است. خدایا جان مرا نخستین چیزی گرامی قرار ده که از اعضای من می‌گیری و اولین امانتی که از نعمت‌های امانت گذاشته خود نزد من بر می‌گردانی.

خدایا! پناه می‌بریم به تو از اینکه از گفتارت بیرون رویم یا از دین تو در فتنه و گمراهی افتیم یا خواهشهای ما به ما دست یابد پیش از هدایت و رستگاری که از جانب تو آمده است».

و به پیروی از قرآن ما نیز باید خداوند را زیاد حمد نماییم.

تعریف از محمد ﷺ

در خطبه‌هایی از نهج البلاغه از حضرت محمد ﷺ تعریف نموده است من جمله در خطبه ۱۳۲ آمده است: «... أَرْسَلَهُ عَلَيَّ حِينَ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَتَنَازَعِ مِنَ الْأَلْسُنِ، فَقَفَّيَ بِهِ الرُّسُلَ، وَخَتَمَ بِهِ الْوَحْيَ، فَجَاهَدَ فِي اللَّهِ الْمُدْبِرِينَ عَنْهُ، وَالْعَادِلِينَ بِهِ».

یعنی: «... خداوند محمد ﷺ را در زمانی فرستاد که مدت‌ها بود پیامبری روی زمین نیامده بود و مردم بجان یکدیگر افتاده بودند. خدا با فرستادن محمد برنامه پیامبران دیگر را تعقیب کرد و پیامبری را ختم نمود. پیامبر اسلام با مخالفان خدا و مشرکان به جهاد پرداخت».

همچنین در خطبه ۷۱ گفته است: «اللَّهُمَّ دَاحِيَ الْمَدْحُوحَاتِ، وَدَاعِمَ الْمَسْمُوكَاتِ، وَجَابِلَ الْقُلُوبِ عَلَيَّ فِطْرَتَهَا: شَقِيَّهَا وَسَعِيدَهَا. اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ، وَنَوَامِي بَرَكَاتِكَ، عَلَيَّ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ، وَالْفَاتِحِ لِمَا انْعَلَقَ، وَالْمُعَلِّمِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ، وَالِدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْأَبَاطِيلِ، وَالِدَّامِعِ صَوْلَاتِ الْأَضَالِيلِ، كَمَا حُمِّلَ فَاضْطَلِعَ، قَائِمًا بِأَمْرِكَ، مُسْتَوْفِرًا فِي مَرْضَاتِكَ، غَيْرَ نَاكِيلٍ عَنْ قُدْمٍ، وَلَا وَاهٍ فِي عَزْمٍ، وَاعِيًا لَوْحِيكَ، حَافِظًا لِعَهْدِكَ، مَا ضِيًّا عَلَيَّ نَفَاذِ أَمْرِكَ؛ حَتَّى أُوْرِي قَبَسَ الْقَابِسِ، وَأَضَاءَ الطَّرِيقِ لِلْخَابِطِ، وَهُدْيَتَ بِهِ الْقُلُوبُ بَعْدَ خَوْضَاتِ الْفِتَنِ، وَالْآثَامِ وَأَقَامَ بِمَوْضِعَاتِ الْأَعْلَامِ، وَتَيَّرَاتِ الْأَحْكَامِ، فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ، وَخَازِنُ عِلْمِكَ الْمُخْزُونُ، وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ، وَبَعِيْثُكَ بِالْحَقِّ، وَرَسُولُكَ إِلَيَّ الْخَلْقِ...».

یعنی: «بار خدایا، بهترین درودهای خود و برکات فراوانت را بر محمد بنده و رسولت بفرست».

دروود بر محمدی که خاتم پیامبران و درهم کوبنده‌ی اضطرابها اعلام‌دارنده حق، ریشه‌کن ساز لشکرهای باطل نابودکننده شوکت گمراهان است.

دروود بر محمد بخاطر تحمل رسالت و پیروزی او بخاطر اجرای اوامرت بخاطر سرعت گرفتن در مسیر رضای تو بدون ترس از اقدام و بدون ضعف در اراده.

درود بر محمد بخاطر حفظ وحی تو، حافظ پیمان تو، کوشش در راه گسترش قانون تو.

محمد آنقدر کوشید تا شعله آشوب آتش فروزان را خاموش کرد راه را برای گمراه معرفی کرد و بدست آن حضرت بعد از آشوب و گناه فراوانی که وجود داشت جمعیت فراوانی راهنمایی شدند. محمد (به تبعیت از وحی) قوانین روشن و راهنمایی‌های درخشان به وجود آورد. او امین، درست‌کار و گنجینه‌دار علم و اسرار توست و در روز رستاخیز گواهی خواهد بود. او مبعوث حقیقی تو و پیامبرت بسوی مردم است...».

تعریف از قرآن

در خطبه‌هایی در نهج‌البلاغه از قرآن تعریف نموده است من جمله در خطبه ۱۸ می‌گوید: «... وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ، وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ، وَلَا تُكْشِفُ الظُّلْمَاتُ إِلَّا بِهِ».

یعنی: «... بدون تردید قرآن ظاهری شگفت‌آور و باطنی عمیق دارد. مطالب اعجاب‌انگیزش پایان‌ناپذیر نیست و اسرار آن پایانی ندارد و تاریکیها (جهل و نادانی و شبهات) فقط به وسیله قرآن برطرف خواهد شد».

و همچنین در خطبه ۱۷۵ می‌گوید: «... وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ، فَإِنَّهُ حُبُّ اللَّهِ الْمَتِينِ، وَسَبَبُهُ الْأَمِينِ، وَفِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ، وَيَنَابِيعُ الْعِلْمِ، وَمَا لِلْقَلْبِ جَلَاءٌ غَيْرُهُ...».

یعنی: «... خدای عزیز به هیچ یک از پیامبران همانند قرآن را نداده است قرآن ریسمان محکم خدا و راه اوست که خیانت نمی‌کند و در آن است بهار دل و چشمه‌های علم و دانش و دل را جز آن صیقلی نیست».

نهی از قبرپرستی

علی نیز همچون رسول خدا با قبرپرستی مخالف بود و با آن مبارزه می نمود. در وسایل الشیعه کتاب «ابواب احکام المساکن» آمده است: «... قال أمير المؤمنين: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي هَدْمِ الْقُبُورِ وَكَسْرِ الصُّورِ».

یعنی: «... امیرالمؤمنین علی گفت: رسول خدا مرا مأمور نمود برای خرابی قبور و شکستن بت‌ها».

و در همان باب آمده است: «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِلَى الْمَدِينَةِ فَقَالَ: لَا تَدْعُ صُورَةً إِلَّا مَحْوَتَهَا وَلَا قَبْرًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ...».

یعنی: «... امیرالمؤمنین علی گفت: رسول خدا مرا به مدینه فرستاد و گفت بتی را مگذار مگر آن را ویران نمایی و قبری را مگذار مگر آن را با خاک یکسان نمایی...».

در وسایل الشیعه «ابواب مکان المصلی» آمده است: «محمد بن علي بن الحسين قال: قَالَ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِي قِبْلَةً وَلَا مَسْجِدًا، فَإِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْيَهُودَ حَيْثُ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ».

یعنی: «... رسول خدا فرمود: قبر مرا قبله و مسجدی قرار ندهید چون خداوند عزوجل لعنت نمود یهود را چون قبرهای انبیاءشان را مساجد قرار دادند».

و در وسایل الشیعه (ابواب مکان المصلی) آمده است:

«وَفِي حَدِيثِ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَهَى أَنْ يُصَلَّى عَلَى قَبْرِهِ أَوْ يُقْعَدَ عَلَيْهِ أَوْ يُنْتَى عَلَيْهِ».

یعنی: «یونس بن ظبیان از حضرت صادق روایت نموده که رسول خدا نهی فرمود از اینکه بر قبرش نماز بخوانند و یا بر آن بنشینند و یا بر آن بنا کنند».

و در مسند زیدبن علی بن الحسین در چگونگی غسل دادن پیامبر آمده است: «حَدَّثَنِي

زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اِخْتَلَفَ أَصْحَابُهُ أَيْنَ يُدْفَنُ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ شِئْتُمْ حَدِّثْكُمْ، فَقَالُوا حَدِّثْنَا، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى كَمَا اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ إِلَّا دُفِنَ مَكَانَهُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ...».

یعنی: «زید بن علی بن الحسین از پدرش او نیز از جدش علی رضی الله عنه روایت نموده که هنگامی که پیامبر رحلت نمود اصحاب اختلاف کردند که در کجا دفن شود؟ پس علی گفت اگر بخواهید برای شما نقل می‌کنم گفتند بگو گفت از رسول خدا شنیدم که می‌گفت خدا یهود و نصاری را لعنت کرد که قبور انبیاءشان را مساجد قرار دادند هیچ پیغمبری از دنیا نرفت مگر اینکه در همان مکانی که از دنیا رفته بود دفن شد...».

رسول خدا ﷺ در همان مکانی که رحلت نمود دفن شد یعنی در حجره عایشه او را دفن نمودند و تا عایشه زنده بود یعنی پنجاه سال هیچکس نیامد درب حجره او که در را باز کن می‌خواهیم قبر رسول خدا را زیارت کنیم. این بدعت‌ها در قرن‌های بعد به تدریج پیدا گردید چون مسلمین با فرقه‌های مختلف از یهود و نصاری و گبران و مجوسان و بودائیان تماس گرفتند و در ممالک آنان مقابر فراعنه و شاهان از قبیل کورش و داریوش و اهرام مصر را دیدند این کارها میانشان رواج گرفت و به نام بزرگان و شاهزادگان قبور زیاد شد من جمله قبر شاهزاده حمزه، شاهزاده جعفر، شاهزاده جلال‌الدین، شاهزاده عبد العظیم و غیره و متولیان و خدامان هم برای نفع خود هرچه توانستند به این کارها تشویق نمودند و یک زیارت را بهتر از صد حج و یا هزار حج جلوه دادند و زیارت‌نامه نوشتند. در صورتیکه حتی یک آیه در قرآن وجود ندارد که در آن مؤمنین را تشویق به زیارت نمودن قبور بنماید.

می‌دانیم در زمان محمد ﷺ هیچ یک از انبیای قبل از او زنده نبودند بلکه سال‌ها قبل از جهان رفته بودند و قبوری داشتند مانند ابراهیم عليه السلام که قبرش در شهر الخلیل است. شما یک آیه در قرآن نمی‌یابید که در آن به مؤمنین گفته شده باشد که در زمین

گردش نمائید و قبر انبیاء را زیارت کنید بلکه در آیات قرآن مؤمنین تشویق شده‌اند که در زمین سیر نمایند و آثار باقی مانده از ستمگران را مشاهده نمایند و پند بگیرند. همچنین مؤمنین امر شده‌اند که اگر مستطیع شدند به حج خانه خدا بروند و سوره‌ای به نام حج نیز در قرآن است ولی هیچ آیه‌ای نیست که در آن مؤمنین را تشویق به زیارت نمودن قبرها کرده باشد.

پیامبران و شهدا و صالحین و مؤمنین بعد از رحلتشان جسدشان در قبر گذاشته می‌شود. و خداوند در آیه ۲۲ سوره فاطر می‌فرماید: ﴿... إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾

یعنی: «... خداوند هر کس را که بخواهد می‌شنواند و تو کسانی را که در قبرها هستند نمی‌توانی بشنوانی».

حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که آخرین پیامبر است در زمان خودش طبق همین آیه (۲۲) سوره فاطر) قادر نبوده کسانی را که در قبرها هستند بشنواند و انبیای قبل از او همگی فوت نموده بودند و جسدشان در قبرهایشان بوده و همچنین شهدای زمان رسول خدا بعد از شهادتشان در قبر گذاشته شده بودند و پیغمبر قادر نبوده آنان را بشنواند. و در خطبه ۲۲۳ نهج البلاغه درباره رفتگان از دنیا آمده است: «... أَصْبَحَتْ مَسَاكِينُهُمْ أَجْدَانًا، وَأَمْوَالُهُمْ مِيرَاثًا. لَا يَعْرِفُونَ مَنْ أَتَاهُمْ، وَلَا يَحْفَلُونَ مَنْ بَكَاهُمْ، وَلَا يُجِيبُونَ مَنْ دَعَاهُمْ...».

یعنی: «... (مردگان) خانه‌هایشان قبرهایشان شد و اموال آن‌ها تقسیم گردید کسی را که بر سر گورشان آید نمی‌شناسند و به کسی که بر ایشان گریه کند توجه ندارند و هر کس ایشان را صدا زند جواب ندهند...».

و در خطبه ۱۱۰ نهج البلاغه درباره مردگان آمده است:

«... فَهُم جِرَّةٌ لَا يُجِيبُونَ دَاعِيًا، وَلَا يَمْنَعُونَ ضَيْمًا، وَلَا يُبَالُونَ مَنَدَبَةً، إِنْ جِيدُوا لَمْ يَفْرَحُوا، وَإِنْ قُحِطُوا لَمْ يَقْنَطُوا، جَمِيعٌ وَهُمْ أَحَادٌ، وَجِرَّةٌ وَهُمْ أَبْعَادٌ، مُتَدَانُونَ لَا يَتَزَاوَرُونَ...».

یعنی: «... (مردگان) همسایگانی هستند که هرگاه آنان را ندا کنند جواب ندهند و

ظلم و ستمی را جلوگیری ننمایند و به نوحه‌سراییی متوجه نشوند. اگر در حق ایشان نیکی شود شاد نگردند و اگر قحطی شود یأس ندارند. اطراف یکدیگرند ولی تنها هستند و همسایه‌اند در حالیکه از هم دورند با اینکه نزدیک‌اند به دیدار هم نروند...».

خداوند در آیات ۵ و ۶ سوره احقاف می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْفَيْمَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾﴾

یعنی: «چه کسی گمراه‌تر است از کسی که افرادی را به فریاد بخواند که اگر تا روز قیامت هم آن‌ها را صدا بزند پاسخش نمی‌گویند و غافل از فریاد فریاد زدگانند. و چون مردم محشور گردند دشمن آنان (مشرکین) باشند و به عبادتشان انکار ورزند.»

یکی دیگر از گمراهی‌هایی که در جامعه ما ایران وجود دارد توسل به غیر خداست. گاهی مشاهده می‌شود برخی از افراد در هنگام ناراحتی حضرت عباس و یا امام رضا را به فریاد می‌طلبند. در حالیکه طبق آیه ۶۵ سوره عنکبوت و برخی از آیات دیگر در قرآن مشرکان مکه با اینکه مشرک بودند در هنگام سختی و ناراحتی خدا را به فریاد می‌طلبیدند.

خداوند در آیه ۶۵ سوره عنکبوت می‌فرماید:

﴿فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفَلَكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾﴾

یعنی: «و هنگامی که در کشتی سوار شوند خدا را خالصانه می‌خوانند ولی هنگامی که به سوی خشکی آنان را رساند شرک ورزند.»

یکی از مؤمنین می‌گفت مشرکان در زمان رسول الله از برخی از مؤمنان در زمان ما در هنگام سختی‌ها خداشناس‌تر بودند آن‌ها در هنگام ترس خدا را خالصانه می‌خواندند ولی برخی از مؤمنین در زمان ما در هنگام ترس حضرت عباس و امام رضا و عبدالقادر گیلانی را به فریاد می‌خوانند.

حال ممکن است سوال شود مگر در قرآن نیامده که به سوی خدا وسیله‌ای بجوئید؟

جواب این است آری آمده ولی باید ببینیم وسیله چیست؟

مفسرین و لغویین وسیله را به معنی «ما يتوسل به من الطاعات والعلم»

یعنی: «آنچه از طاعات و علم که بدانها توسل کنند» معنی نموده‌اند.

و در خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه در تعریف «وسیله» از قول علی آورده‌اند: «إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: الْإِيمَانُ بِهِ وَرِسُولِهِ، وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذُرْوَةُ الْإِسْلَامِ، وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ، وَإِيْتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ، وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جَنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ، وَحَجُّ الْبَيْتِ وَاعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَرْحَمَانِ الذَّنْبَ، وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاءٌ فِي الْمَالِ وَمَنْسَأَةٌ فِي الْأَجْلِ، وَصَدَقَةُ السَّرِّ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ، وَصَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ...».

یعنی: «همانا بهترین چیزی که درخواست کنندگان از خدای عزیز به آن توسل جویند ایمان به خدا و به رسول او و جهاد در راه خداست که موجب عظمت اسلام است و کلمه اخلاص (لا اله الا الله) که امری است فطری. و به پا داشتن نماز که علامت دین است و پرداختن زکات که فریضه‌ای است واجب و روزه ماه رمضان که وسیله‌ای است برای جلوگیری از عذاب الهی و حج و عمره که فقر را ریشه کن می‌سازد و گناه را می‌شوید و صله رحم که مال را زیاد می‌کند و مرگ را به تأخیر می‌اندازد و صدقه پنهان که خطایا را می‌پوشاند و صدقه آشکار که مرگ بد را دفع می‌کند...».

در این خطبه مشاهده می‌نمائیم که وسیله‌ها را ذکر می‌کند و تمام این وسیله‌ها چیزهایی است که خداوند در قرآن به انجام دادن آن‌ها امر نموده است ولی بت پرستی و قبرپرستی و الهه گرفتن که وسیله نیست بلکه شرک است.

بت پرستان نیز به گمان خود بت‌ها را وسیله می‌دانستند و در این باره در آیه ۳ سوره

زمر می‌فرماید: ﴿... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾.

یعنی: «... (بت پرستان می‌گفتند) بت‌ها را عبادت نمی‌کنیم جز این که ما را به خدا

نزدیک می‌سازند...».

و خداوند در آخر همین آیه (آیه ۳ سوره زمر) می‌فرماید:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ﴾

یعنی: «... خداوند این کسانی را که دروغ‌پرداز ناسپاس هستند هدایت نمی‌کند». نکته دیگر اینکه آن کس که در همه جا هست و با همه افراد و اشیاء و موجودات است و هر کس او را صدا بزند صدایش را می‌شنود و همه چیز و همه کس را می‌بیند و به اسرار دل‌ها آگاه است خداست. و غیر از او کسی این صفت را ندارد. حال اگر کسی معتقد باشد که انبیاء نیز در همه جا حضور دارند و هر کسی آن‌ها را صدا بزند صدایش را می‌شنوند برای این صفت خدا شریک قائل شده است.

خداوند در آیه ۴ سوره حدید درباره این صفتش می‌فرماید:

﴿... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾

یعنی: «... و او (خدا) با شماست هر جا که باشید و خدا به آنچه که انجام می‌دهید بیناست».

و در خطبه ۶۶ نهج‌البلاغه از قول علی آورده‌اند که به هنگام رفتن به سوی شامیان به خداوند عرض می‌نماید:

﴿... اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ، وَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ، وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ، لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَصْحَبًا، وَالْمُسْتَصْحَبُ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفًا﴾

یعنی: «...پروردگارا تو همراه در سفر و جانشین در خانه می‌باشی و این (صفت) در غیر از تو جمع نمی‌شود زیرا کسی که جانشین باشد (در همان لحظه) همراه نیست و کسی که همراه باشد (در همان لحظه) جانشین نیست».

از این خطبه نیز بدست می‌آید که پیامبر اسلام نیز بعد از رحلتش در همه جا حضور ندارد زیرا علی این دعا را سال‌ها بعد از رحلت پیغمبر نموده است.

انبیاء و شهدا اکنون مرده‌اند و در بهشت برزخی زنده‌اند و غافل از دنیای ما می‌باشند.

از آیه ۲۶ سوره یس بدست می‌آید که کسی که شهید می‌شود در بهشت برزخی قرار داده می‌شود زیرا در آیات ۲۶ و ۲۷ سوره یس آمده است:

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَلِيَّتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿۲۶﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾.

یعنی: «(به حبیب نجار بعد از شهادتش) گفته شد که داخل بهشت شو گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند. در مقابل چه چیزی پروردگارم مرا آمرزید و از اکرام شوندگان قرار داد.»

حضرت محمد ﷺ بعد از رحلتش دیگر در دنیای ما نیست و اکنون مرده است. در

آیه ۳۰ سوره زمر خطاب به پیامبر فرموده است: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴿۳۰﴾﴾.

یعنی: «تو می‌میری و آنها نیز خواهند مرد.»

و از آیه ۴۶ سوره یونس بدست می‌آید که پیامبر در بعد از مرگش از دنیای ما غافل است و از امتش با خبر نیست.

در آیه ۴۶ سوره یونس آمده است:

﴿وَأَمَّا نُرْيِكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا

يَفْعَلُونَ ﴿۴۶﴾﴾.

یعنی: «و اگر به تو نشان دهیم برخی از آنچه را که به آنها (کفار) وعده داده‌ایم یا تو را بمیرانیم پس بسوی ما است بازگشت آنها سپس الله به آنچه انجام می‌دهند شاهد است.»

از این آیه بدست می‌آید که بین زنده بودن پیغمبر و دیدن وقوع و عده به کفار (وعده شکست) و مردن او و ندیدن شکست کفار فرق گذاشته است.

و همچنین در آیه ۱۱۷ سوره مائده نیز به غفلت عیسی از این دنیا در بعد از مرگش

اشاره می‌نماید و می‌فرماید:

﴿... وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ ۗ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ۗ وَأَنْتَ

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٣١﴾

یعنی: «... (عیسی در قیامت خواهد گفت). و بودم بر آنها شاهد، مادامی که در میان آنها بودم ولی از هنگامی که مرا میراندی تو بر آنها مراقبی و تو بر هر چیزی شاهدی».

از این آیه نیز بدست می‌آید که حضرت عیسی عليه السلام بعد از رحلتش از امتش با خبر نیست.

پس در دعاهایمان فقط باید خدا را بخوانیم و از او مدد جوئیم خداوند در آیه ۲۰ سوره جن می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾

یعنی: «بگو این است و جز این نیست که پروردگارم را می‌خوانم و احدی را شریک او قرار نمی‌دهم».

دلایل بیشتری در نقد قبر پرستی و توسل به غیر خدا وجود دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌نمائیم.

و طالبین می‌توانند برای اطلاع بیشتر به کتاب اسلام ناب تألیف م. عبداللهی مراجعه نمایند.

تعریف از خلفای راشدین

در کتاب «الغارات» که مولف آن ابن هلال الثقفی است و شیعه مذهب می باشد در صفحه ۱۲۸ و ۱۲۹ چاپ «موسسه دارالکتب الاسلامی» در بخشی از نامه ای که علی (رضی الله عنه) نوشته است آمده است:

«من عبدالله علي أمير المؤمنين إلى من بلغه كتابي هذا من المسلمين سلام عليكم فإني أحمد الله إليكم الذي لا إله إلا هو... فلما قضى من ذلك ما عليه قبضه الله صلوات الله وسلامه ورحمته ورضوانه إنه حميد مجيد.

ثم إن المسلمين من بعده استخلفوا امرأين منهم صالحين عملا بالكتاب وأحسننا السيرة ولم يعتديا السنة توفاهما الله فرحمهما الله...».

یعنی: «از بنده خدا علی امیر مؤمنان به سوی هر کس که نامه ام به او می رسد. سلام بر شما. من نزد شما خدایی را ستایش می کنم که معبودی جز او نیست...».

چون رسول خدا ﷺ انجام داد از فرائض آنچه برعهده او بود خدای عزوجل او را وفات داد صلوات خدا و رحمت و برکات خدا بر او باد... سپس مسلمین دو نفر امیر شایسته از میان خودشان را جانشین او نمودند و آن دو امیر (ابوبکر و عمر) به کتاب خدا و سنت عمل کردند و سیره خود را نیکو نموده و از سنت و روش رسول خدا تجاوز نکردند سپس خدای عزوجل ایشان را قبض روح نمود خداوند ایشان را مورد مرحمت قرار دهد...».

در این نامه مشاهده می نمائیم که از حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما تعریف نموده است و اگر علی رضی الله عنه از جانب خدا تعیین شده بود و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما غاصب خلافت بودند علی رضی الله عنه هیچگاه از آنان تعریف نمی نمود.

علی نام سه تن از اولادش را ابوبکر و عمر و عثمان نهاد و در کتاب منتهی الامال تالیف شیخ عباس قمی که از کتب شیعی است در ذکر اولاد امیرالمؤمنین آمده است:

حضرت امیرالمؤمنین را ذکور و اناث به قول شیخ مفید بیست و هفت تن فرزند بود. چهار نفر از ایشان امام حسن و امام حسین و زینب کبری ملقب به عقيله و زینب صغری است که مکنه است به ام کلثوم و مادر ایشان فاطمه زهرا است... اما ام کلثوم حکایت تزویج او با عمر در کتب مسطور است و بعد از او ضجیع (زوجه) عون بن جعفر و از پس او زوجه محمد بن جعفر گشت. ۶ و ۷ عمر و رقیه کبری است که هر دو تن توأم از مادر متولد شدند و مادر ایشان ام حبیب دختر ربیعیه است.

۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ عباس و جعفر و عثمان و عبدالله اکبر است که هر چهار نفر در کربلا شهید شدند.

۱۲ و ۱۳ محمد اصغر و عبدالله است و محمد مکنی به ابوبکر است و این هر دو در کربلا شهید شدند و مادر ایشان لیلی بنت مسعود دارمیه است.

مشاهده می‌نمائید که در کتب شیعی نام‌های فرزندان علی، ابوبکر و عمر و عثمان ذکر گردیده است. و اگر خداوند، علی علیه السلام را جانشین رسول گرامی اسلام نموده بود و ابوبکر و عمر و عثمان علیهم السلام حق او را غصب نموده بودند هیچ‌گاه دخترش را به ازدواج عمر علیه السلام در نمی‌آورد و نام ابوبکر و عمر و عثمان بر روی ۳ تن از فرزندان نمی‌گذاشت ولی در متون تاریخی مشاهده می‌نمائیم که چه برخورد خوبی با این سه تن داشته است.

نه تنها علی بلکه فرزندش حسن نیز نام دو تن از فرزندان او را ابوبکر و عمر نهاده است. که در منتهی الامال شیخ عباس قمی در ذکر اولاد امام حسن علیه السلام آمده است:

«... ۵ و ۶ و ۷ عمر بن الحسن و دو برادر اعیانی او قاسم و عبدالله و مادر ایشان

ام ولد است.

اما آنچه از کتب دیگر جمع شده پسران امام حسن به بیست تن و دختران به یازده تن به شمار آمده به زیادتى علی اکبر و علی اصغر و عبدالله اکبر و احمد و اسماعیل و

یعقوب و عقیل و محمداکبر و محمداصغر و حمزه و ابوبکر و سکینه.....
 نه تنها امام حسن بلکه امام چهارم شیعیان (علی بن الحسین) نیز نام یکی از
 فرزندانش را عمر گذاشته است که در کتاب «متهی الامال» در ذکر اولاد و احفاد
 حضرت زین العابدین آمده است:

شیخ مفید و صاحب (فصول المهمه) فرموده‌اند: اولاد حضرت علی بن الحسین از
 ذکور و اناث پانزده نفر بودند و امام محمد باقر مکنی به ابوجعفر... و زید و عمر از
 ام‌ولد.

دیگر اینکه پر واضح است که اگر علی علیه السلام از سوی خدا جانشین پیامبر بود و ابوبکر
 و عمر رضی الله عنهما حق او را غصب نموده بودند علی و اولادش کینه زیادی به ابوبکر و
 عمر رضی الله عنهما داشتند و هیچگاه نام این دو تن را بر روی فرزندانشان نمی گذاشتند ولی به
 روشنی معلوم است که علی جانشین پیامبر از سوی خدا نشده است.

و در مکتوب ششم نهج البلاغه در نامه‌ای که علی به معاویه می نویسد جانشین پیامبر
 را کسی می داند که توسط شورای مهاجرین و انصار انتخاب شده است.
 در مکتوب ششم نهج البلاغه آمده است:

«إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ
 أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ، وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ
 وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضِي ...»

یعنی: «کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند به همان طریق با من بیعت
 کرده و عهد و پیمان بستند پس آن را که حاضر بوده نمی رسد که جز او را اختیار کند و
 آن را که حاضر نبوده نمی رسد که آن را نپذیرد و مشورت حق مهاجرین و انصار
 می باشد و چون ایشان گرد آمده و مردی را خلیفه و پیشوا نامیدند رضا و خشنودی خدا
 در این کار است...».

از این نامه بدست می آید که علی جانشین رسول خدا را کسی می داند که در شورای

مهاجرین و انصار انتخاب شده باشد.

دیگر اینکه در کتاب «وقعه صفین» که از کتب شیعی است در صفحه ۲۹ از منشورات کتابخانه آقای مرعشی نجفی در نامه علی به معاویه آمده است:

«... و اعلم أنك من الطلقاء الذين لا تحل لهم الخلافة...».

یعنی: «... (ای معاویه) بدان تو از اسیران آزاد شده هستی آن کسانی که خلافت برای آنان روا نباشد...».

از این نامه بدست می‌آید که خلافت برای کسانی که آزاد شده جنگی نبودند مخصوصاً برای مهاجرین بلامانع بوده است.

و همچنین در صفحه ۶۱۵ کتاب «وقعه صفین» در نامه ابن عباس به معاویه آمده است:

«... وإنما الخلافة لمن كانت له في المشورة وما أنت يا معاوية والخلافة وأنت طليق وابن طليق والخلافة للمهاجرين الأولين وليس الطلقاء منها في شيء. والسلام».

یعنی: «... خلافت بی‌گمان از برای کسی است که بر سر او مشورت شده باشد ای معاویه تو کجا و خلافت؟ که تو آزاد شده و پسر آزاد شده هستی و خلافت از آن مهاجران نخستین است و اسیران آزاد شده را در آن هیچ حقی نیست. والسلام».

از این نامه ابن عباس نیز بدست می‌آید که خلافت انتحابی است نه انتصابی و حق مهاجرین نخستین (ابوبکر و عمر عثمان و علی رضی الله عنهم) بوده است.

می‌دانیم ابوبکر یار غار پیامبر بوده و همراه او مهاجرت نموده است و از مهاجرین نخستین بوده و مهاجرین نخستین نیز برای خلافت به او رای دادند. در قرآن در آیه ۱۰۰ سوره توبه درباره مهاجرین نخستین آمده است:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

یعنی: «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود و ایشان نیز از خدا خشنودند و برای آنها بهشت‌هایی آماده نموده که زیر آن نهرها روان است همیشه در آن جاودانه‌اند اینست همان کامیابی بزرگ».

مهاجرین و انصار نخستین که خداوند از آنان تعریف نموده است و رضایت خود را از آنان اعلام داشته است و وعده بهشت به آنان داده است اگر بعد از این آیه گناهکار می‌شدند و گناهشان در حدی بود که لایق جهنم می‌شدند آیا خداوند که به گذشته و حال و آینده آگاه است از آنان تعریف می‌نمود؟

و همچنین در آیات ۹ و ۱۰ سوره حشر درباره مهاجرین و انصار می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُخْبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا تَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۹﴾ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾﴾

یعنی: «و آن کسانی که قبل از مهاجرین (در مدینه) جای گرفتند و ایمان آورده‌اند (انصار) هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دل‌هایشان حسدی نمی‌یابند و هر چند خودشان احتیاج مبرمی به آن داشته باشند آنها را بر خودشان مقدم می‌دارند و هر کس از خست نفس خود مصون ماند (اینگونه افرادند) که رستگارند. و کسانی که بعد از ایشان (مهاجرین و انصار) آیند می‌گویند پروردگارا بر ما و بر آن برادرانمان (مهاجرین و انصار) که در ایمان بر ما سبقت گرفتند بیخشی و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند هیچ‌گونه کینه‌ای مگذار پروردگارا تو رئوف و مهربانی».

می‌دانیم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی از مهاجرین اولیه بودند که در قرآن از مهاجرین اولیه تعریف شده و وعده بهشت به آنان داده شده و در آیات ۹ و ۱۰ سوره حشر مشاهده نمودید که از مهاجرین و انصار اولیه تعریف شده و آنان را برادران ایمانی مؤمنین دانسته و آنان را از پیشگامان ایمان دانسته است پس وظیفه هر مؤمنی اینست که بر طبق آیه ۱۰ سوره حشر برای مهاجرین و انصار نخستین دعا کند. ولی متأسفانه مشاهده شده است که برخی به ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم لعن کرده‌اند.

در کتاب «حلیه الاولیاء» جزء ثالث صفحه ۱۳۷ طبع بیروت از حافظ ابونعیم بسند خود از محمد بن حاطب از علی بن الحسین (امام چهارم شیعیان) نقل کرده است که فرموده است: گروهی از اهل عراق به نزد من آمدند و درباره ابوبکر و عمر و عثمان سخنانی ناپسند گفتند چون سخن آن‌ها پایان می‌پذیرد، آنگاه امام به ایشان می‌فرماید: ممکن است به من خبر دهید آیا شما از زمره مهاجرین نخستین هستید که خدا درباره آن‌ها فرموده: ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾. «آنها که از خانه‌ها و اموالشان بیرون راندند در حالی که فضل و خشنودی خدا را می‌جویند و خدا و رسول او را یاری می‌کنند و آن‌ها در ایمان راستگو هستند»؟

اهل عراق گفتند: نه ما از آن گروه نیستیم.

دوباره امام پرسید: پس آیا شما از زمره انصار هستید که خدا در حقشان گفته است: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ «و (نیز برای) کسانی که پیش از آنان در دیار خود (مدینه دار الاسلام) جای گرفتند و (نیز) ایمان آورده بودند، کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می‌دارند، و در دل‌های خود از آنچه (به مهاجران) داده شده احساس حسد (و نیازی) نمی‌کنند، و آنها را بر خود مقدم می‌دارند، هرچند خودشان نیازمند

باشند».

اهل عراق گفتند: نه ما از انصار هم نیستیم.

سپس امام فرمود: شما خود انکار کردید که در زمره یکی از این دو دسته باشید من نیز گواهی می‌دهم که شما از دسته (سوم) هم نیستید که خدای عزوجل درباره ایشان (در آیه ۱۰ سوره حشر) فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾؟

«و کسانی که پس از (مهاجرین و انصار) آیند می‌گویند: پروردگارا، ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل‌های ما نسبت به آنان کینه‌ای قرار مده پروردگارا، تو رؤوف و مهربانی».

بیرون روید که خدا هرچه سزاوار آن هستید با شما بکند».

در این روایت مشاهده می‌نمائیم که علی بن الحسین (امام چهارم شیعیان) با استناد به آیات ۸ و ۹ و ۱۰ سوره حشر از ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم تعریف نموده و کسانی را که از آنان بدگویی می‌کردند سرزنش می‌نماید.

زیبنده است متن عربی روایت فوق را نیز نقل نمائیم:

روی أبو نعیم الحافظ بسنده عن محمد بن حاطب عن علي بن الحسين، قال: «أتاني نفرٌ من أهل العراق، فقالوا في أبي بكرٍ وعمرَ وعثمانَ رضي الله عنهم، فلما فرغوا، قال لهم علي بن الحسين: ألا تخبروني أنتم المهاجرون الأولون رضي الله عنهم الذين أخرجوا من ديارهم وأموالهم يبتغون فضلاً من الله ورضواناً وينصرون الله ورسوله رضي الله عنهم أولئك هم الصديقون رضي الله عنهم؟ قالوا: لا، قال: فانتم رضي الله عنهم والذين تبوءوا الدارَ والأيمانَ من قبلهم يحبون من هاجر إليهم ولا تجدون في صدورهم حاجةً مما أوتوا ويؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة رضي الله عنهم ومن يوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون رضي الله عنهم» قالوا: لا، قال: أما أنتم فقد تبرأتم أن تكونوا من أحد هذين

الْفَرِيقَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكُمْ لَسْتُمْ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾. اخْرُجُوا فَعَلَّ اللَّهُ بِكُمْ».

حال ممکن است کسی سوال کند جریان غدیرخم چه بوده است؟ در جواب باید گفت: برخی معتقدند که اصلاً مسئله غدیرخم اتفاق نیفتاده است. و اگر به سیره ابن اسحاق که قدیمی ترین سیره ای است که نوشته شده مراجعه نمائیم می بینیم که اثری از غدیرخم در آن وجود ندارد. همچنین در سیره ابن هشام نیز که از قدیمی ترین کتب سیره است ذکری از غدیرخم وجود ندارد همچنین در برخی از کتب تاریخ اسلام اثری از غدیرخم وجود ندارد.

در کتاب «سیره النبویه» تألیف ابن هشام و تاریخ طبری و برخی دیگر از کتب داستانی را درباره نزاع بین علی بن ابیطالب و خالد بن ولید آورده اند که زیبنده است آن را مورد توجه قرار دهیم:

در کتاب «السيرة النبوية» تألیف ابن هشام ترجمه رسولی محلاتی جلد ۲ صفحه ۳۷۳ در این باره آمده است: «چنانکه پیش از این گفتیم رسول خدا ﷺ علی بن ابیطالب را به نجران (یکی از شهرهای یمن) فرستاده بود تا صدقات آنجا را جمع آوری کرده و جزیه نصاری آن شهر را نیز گرفته به نزد رسول خدا آورد و هنگامی که علی بن ابیطالب از آنجا بازمی گشت مصادف با آمدن آن حضرت به مکه بود از این رو علی نیز احرام بسته و برای دیدار رسول خدا پیش از همراهان خود به مکه آمد و آن حضرت را در حالی که احرام داشت ملاقات کرد ولی هنگامیکه به نزد همسرش فاطمه دختر رسول خدا رفت دید فاطمه از احرام بیرون آمده از این رو پرسید: ای دختر رسول خدا، چه شده که از احرام بیرون آمده ای؟ پاسخ داد: برای آن که رسول خدا به ما دستور داد نیت عمره کنیم و از احرام خارج شویم علی بن ابیطالب به سوی رسول خدا بازگشت و پس از فراغت از

گزارش اخبار سفر خویش رسول خدا به او فرمود: اکنون برخیز و به مسجد برو طواف کن و سپس مانند دیگران از احرام خارج شو. عرض کرد: یا رسول الله، من مانند شما احرام بسته‌ام فرمود: اکنون مانند دیگران از احرام بیرون آی. عرض کرد: یا رسول الله، هنگامیکه من می‌خواستم احرام ببندم گفتم: بار خدایا، به همان نحو که پیغمبر و بنده و رسالت محمد احرام بسته من هم به همان نحو احرام می‌بندم. رسول خدا از او پرسید: آیا قربانی با خودت آورده‌ای؟ گفت: نه، پس رسول خدا او را در قربانی خود شریک ساخت و مانند آن حضرت تا هنگام فراغت از حج بر احرام خویش باقی ماند و رسول خدا شتران قربانی را برای خود و علی بن ابیطالب هر دو تن قربانی کرد.

هنگامیکه علی بن ابیطالب از همراهان خود جدا شد و برای دیدار رسول خدا جلوتر از آنها به مکه آمد مردی را به جای خود بر آنها امیر ساخت و آن مرد نیز پس از رفتن علی بن ابیطالب حله‌هایی را که از نجران آورده بودند میان همراهان خود تقسیم کرد و چون به نزدیکی مکه رسیدند علی برای دیدار آنها از مکه بیرون آمد و مشاهده کرد که حله‌ها را پوشیده‌اند گفت: وای بر تو این چه کاری بود کردی؟ پاسخ داد: خواستم تا با پوشاندن این حله‌ها بر ایشان، آنها هنگام ورود به مکه لباس نو و زیبایی بر تن داشته باشند علی گفت: آنها را پیش از آنکه به نزد رسول خدا برویم از تنشان بیرون آر و بدین ترتیب علی بن ابیطالب حله‌ها را از تن آنها بیرون آورد و در بارها گذاشت این جریان سبب شد که لشکر از علی بن ابیطالب بر رسول خدا شکایت کنند.

ابن اسحاق از ابی سعید خدری حدیث کند که چون مردم شکایت علی بن ابیطالب را به رسول خدا کردند آن حضرت در میان ما برخاسته خطبه‌ای خواند و فرمود: ای مردم، از علی شکایت نکنید که او در خدا یا فرمود در راه خدا سخت‌تر از آن است که کسی از او شکایت کند».

این بود داستان طرفداری رسول خدا از علی بن ابیطالب.

به نظر می‌رسد اگر این داستان صحیح باشد و در محل غدیر خم نیز پیغمبر از علی

تعریف کرده باشد مسئله غدیر خم مربوط به این داستان است. اگر پیامبر می‌خواست علی را جانشین خود گرداند در مدینه و یا هنگام حجه‌الوداع این عمل را انجام می‌داد. دیگر اینکه امروزه ثابت شده که بدترین شیوه نقل اطلاعات از طریق شفاهی است.

اینجانب بارها مشاهده نموده‌ام که در بخشی از تهران حادثه‌ای رخ داده و افرادی آن را مشاهده نموده‌اند ولی پس از گذشت چند ساعت از آن حادثه در همان روز گزارشات ضد و نقیضی از آن حادثه داده‌اند. حال شما در نظر بگیرید در زمان رسول خدا که نه روزنامه بوده و نه مجله و نه دستگاه‌های خبرگزاری چگونه می‌توانستند سینه به سینه جانشینی علی را به نسل‌های بعد از خود منتقل نمایند؟

خداوند دانای حکیم اگر می‌خواست علی را جانشین پیامبر گرداند در قرآن این مهم را به صراحت بیان می‌نمود تا این که بدین طریق مسلمانان تا قیامت بدانند که پس از رسول خدا علی جانشین او بوده است.

در قرآن سوره‌ای به نام انبیاء داریم ولی سوره‌ای به نام ائمه نداریم. نام پیامبران بزرگ در قرآن آمده ولی نام هیچ‌یک از امامان در قرآن نیامده است.

در آیه ۲۸۵ سوره بقره ایمان به پنج چیز ذکر شده است:

۱- ایمان به خدا

۲- ایمان به ملائکه

۳- ایمان به کتب آسمانی

۴- ایمان به پیامبران الهی

۵- ایمان به روز قیامت

ولی اثری از ایمان به امامان شیعیان وجود ندارد.

در آیه ۱۷۷ سوره بقره مشاهده می‌نمائیم که خداوند نیک را آن کسی می‌داند که به

همین پنج چیز ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد.

می‌فرماید: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ...﴾

در این آیه مشاهده می‌نمائیم که ایمان به پنج چیز واجب شده است و اثری از ایمان به امامت امامان شیعه وجود ندارد. و اگر خداوند افرادی را بعد از رسول گرامی اسلام به امامت مؤمنین تعیین می‌نمود یقیناً نام و نشان آن‌ها را در قرآن ذکر می‌نمود و یا لااقل ایمان به امامت آن‌ها را در قرآن در کنار ایمان به انبیاء ذکر می‌نمود ولی اثری از امامت امامان شیعیان در قرآن وجود ندارد. همچنین در آیه ۱۳۶ سوره نساء مشاهده می‌نمائیم که خداوند گمراه را کسی می‌داند که به خدا و ملائکه و کتب آسمانی و پیامبران الهی و به روز قیامت کافر باشد و اگر امامانی از جانب خداوند در زمان و یا بعد از رسول گرامی اسلام برای مردم انتخاب شده بودند یقیناً در این آیه ایمان به آن‌ها ذکر می‌شد و گمراه را کسی می‌دانست که به امامت آن‌ها کافر باشد. ولی می‌بینیم اثری از امام و امامت امامان شیعه در آیه ۱۳۶ سوره نساء و در هیچ آیه‌ای از قرآن وجود ندارد.

در آیه ۱۳۶ سوره نساء می‌فرماید:

﴿... وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾

یعنی: «... و هر کس به خدا و ملائکه‌اش و کتبش و پیامبرانش و به روز قیامت کافر باشد پس گمراه شده گمراهی دور از راه حق».

و در این باره دلایل زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد علی علیه السلام جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خدا نبوده است که برای رعایت اختصار از ذکر آن دلایل خودداری می‌نمائیم.

نهی از غلو

در طول تاریخ مشاهده شده که عده‌ای در حق انبیاء و انسان‌های صالح غلو نموده‌اند مثلاً فرقه‌ای از نصاری عیسی علیه السلام را خدا دانستند فرقه‌ای دیگر عیسی علیه السلام را پسر خدا دانسته و به تثلیث (اب- ابن- روح القدس) معتقد گشتند عده‌ای از یهودیان عزیر را پسر خدا دانستند که در قرآن تمام این عقاید زشت شمرده شده و افرادی را که این عقاید را داشته باشند جهنمی در آخرت دانسته است.

در این باره در آیات ۷۲ و ۷۳ سوره مائده آمده است:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۗ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ ۖ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۗ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ۗ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ ﴿٧٢﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ ۗ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ ۗ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾﴾

یعنی: «کافر شدند آن کسانی که گفتند همانا خدا، عیسی پسر مریم است در حالی که عیسی می‌گفت: ای بنی اسرائیل، عبادت کنید الله را که پروردگار من و پروردگار شماست هر کس که به الله شرک ورزد الله بهشت را بر او حرام نموده است و جایگاهش آتش است و برای ظالمین هیچ یآوری نیست. کافر شدند آن کسانی که گفتند همانا الله، سومی از سه‌تا است در حالی که هیچ الهی نیست جز اله واحد، و اگر باز نایستند از آنچه می‌گویند قطعاً به کافرانشان عذابی دردناک خواهد رسید.»

در زمان ما کسانی که به تثلیث قائلند و کسانی که عیسی علیه السلام را خدا می‌دانند و کسانی که سایبایا را خدا می‌دانند و کسانی که بهاء الله را خدا می‌دانند و کسانی که علی علیه السلام را خدا می‌دانند و هر کس که غیر از الله را خدا بداند و کسانی که از درویشان که می‌گویند ما

علی را خدا نمی دانیم از خدا هم جدا نمی دانیم مصادیقی از این آیات می باشند و بهشت بر آنها حرام و در آتش قرار خواهند گرفت.

در خطبه ۲۰۸ نهج البلاغه ترجمه «مصطفی زمانی» آمده است:

«فأجابہ علیہ السلام رجل من أصحابہ بكلام طويل، یكثر فیہ الثناء علیہ، ویذكر سمعہ وطاعته

له. فقال علیہ السلام:

إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فِي نَفْسِهِ، وَجَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ، أَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ — لِعَظَمِ ذَلِكَ — كُلُّ مَا سِوَاهُ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ لَمَنْ عَظَمْتَ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَلَطَفَ إِحْسَانَهُ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظُمْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيَّ أَحَدٌ إِلَّا أزدَادَ حَقُّ اللَّهِ عَلَيْهِ عَظْمًا. وَإِنَّ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوَلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ، أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ، وَيُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَيَّ الْكِبَرِ، وَقَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالَ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أَحَبُّ الْأَطْرَاءِ، وَاسْتِمَاعَ الثَّنَاءِ، وَلَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ، وَلَوْ كُنْتُ أَحَبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ انْحِطَاطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَظْمَةِ وَالْكَبَرِيَاءِ. وَرَبِّمَا اسْتَحَلِّي النَّاسَ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ، فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ، لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَيَّ اللَّهُ وَ إِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ فِي حُقُوقِ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدَائِهَا، وَفَرَائِضَ لَا بُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا، فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ، وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ، وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ، وَلَا تَطْتَنُوا بِي اسْتِغْفَالًا فِي حَقِّ قَبْلِ لِي، وَلَا التَّمَّاسَ إِعْظَامَ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مِنْ اسْتَنْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ، كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تَكْفُرُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ، أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلِ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِيءَ، وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَّ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي، فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ، يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَأَخْرَجْنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَيَّ مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ، فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدْيِ، وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى».

یعنی: «پس مردی از اصحاب آن حضرت علیه السلام با سخن درازی آن بزرگوار را پاسخ داد بسیار او را ستایش نموده و پیروی از آنچه شنیده بود به آن حضرت اظهار می کرد پس امام علیه السلام فرمود:

کسی را که جلالت خدا در نزد او با اهمیت و مرتبه اش در دل او بلند است سزاوار

است که برای بزرگواری و بلند مرتبه بودن خدا هرچه غیر از خداست نزد او کوچک باشد. سزاوارتر از کسی که چنین باشد کسی است که نعمت خدا درباره او بسیار و احسانش به او نیکوست زیرا نعمت خدا به کسی بسیار داده نشده مگر اینکه بزرگی حق خدا بر او زیاد شده است. و از پست‌ترین حالات حکمفرمایان نزد مردم نیکوکار آن است که گمان دوستداری فخر و خودستایی به آن‌ها برده شود و کردارشان حمل به کبر و خودخواهی گردد و من کراحت دارم از اینکه به گمان شما راه یابد که ستودن و شنیدن ستایش را دوست دارم و سپاس خدا را که چنین نیستم و اگر هم دوست داشتم که درباره من مدح و ثنا گفته شود این میل را از جهت فروتنی برای خداوند سبحان که او بشمول عظمت و بزرگواری سزاوارتر است رها کرده از خود دور می‌نمودم و بسا که مردم مدح و ستایش را بعد از کوشش در کاری شیرین می‌دانند ولی شما از من تعریف نکنید زیرا من خود را در اختیار خدا و شما گذاشته‌ام که بتوانم حقوقی که باید ادا کنم و واجباتی که باید انجام دهم به نتیجه برسانم. با آن کلماتی که با ستمگران می‌گوئید با من سخن نگوئید. سخنان خشمگینی که از عصبانی‌ها شنیده می‌شود و از آن‌ها پنهان می‌دارند از من مخفی نکنید. از راه سازشکاری با من وارد نشوید فکر نکنید که اگر مطلب حقی را گفتید من ناراحت می‌شوم. من انتظار ندارم شما از من تجلیل کنید زیرا کسی که از شنیدن حق ناراحت است و یا از درک عدالت عصبانی می‌شود در اجرای حق و عدالت ناراحت‌تر خواهد بود.

از گفتن حق و مشورت عادلانه چشم پوشی نکنید زیرا در حدی نیستم که اشتباه نکنم و به کار خود اطمینان ندارم تنها خدائی که بر من نفوذ دارد مرا حفظ خواهد کرد. جای تردید نیست که من و شما غلام پروردگاری هستیم که پروردگاری غیر از او وجود ندارد. آنچنان قدرتی بر ما دارد که خودمان آن قدرت را نداریم. ما را از مسیری که هستیم در مسیری که شایسته ماست قرار می‌دهد پس از گمراهی به راه راست می‌کشاند و پس از نادانی آگاهمان می‌سازد».

نهی از دشنام دادن

خداوند تبارک و تعالی در آیه ۱۰۸ سوره انعام مؤمنین را از دشنام دادن حتی به بت‌ها نیز نهی نموده است. در آیه مذکوره می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۰۸﴾

یعنی: «و آن کسانی را که به جای خدا می‌پرستند دشنام مدهید (زیرا که آنان نیز) از روی ستم ناآگاهانه خداوند را دشنام دهند. بدینسان برای هر امتی عملکردشان را آراستیم آنگاه بازگشتشان به سوی پروردگارشان است پس به آنان از آنچه می‌کردند خبر می‌دهد».

یک مؤمن باید در ارتباط با دیگران لحنی ملایم داشته باشد و با ادب باشد و از گفتن فحش و ناسزا به طرف مقابل پرهیزد.

در خطبه ۱۹۷ نهج‌البلاغه ترجمه مصطفی زمانی آمده است که: امام علیه السلام در جنگ صفین شنید که عده‌ای از اصحاب آن حضرت به مردم شام فحش می‌دهند حضرت فرمود:

«إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ، وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ، كَانَ أَصْوَبَ فِي الْقَوْلِ، وَأَبْلَغَ فِي الْعُدْرِ، وَقُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ: اللَّهُمَّ احْفَظْ دِمَاءَنَا وَدِمَاءَهُمْ، وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنَهُمْ، وَاهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ، حَتَّىٰ يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْ جَهْلِهِ، وَيَرْعَوْيَ عَنِ الْغَيِّ وَالْعُدْوَانِ مَنْ لَهَجَ بِهِ».

یعنی: «برای شما نمی‌پسندم که فحش بدهید بلکه اگر کارها و رفتار آنان را ذکر کنید به صواب نزدیک‌تر است و در عذر آوردن مفیدتر. به جای فحش دادن به آن‌ها بگوئید: خدایا خون ما و خون آنان را حفظ کن اختلاف ما را برطرف گردان آنان را از گمراهی

نجات بده تا کسانی که حق را نمی‌شناسند آن را درک کنند و پیروان ظلم و انحراف از مسیر خود بازگردند».

در این خطبه مشاهده می‌نمائیم که علی (رضی الله عنه) به کسانی که با او جنگیدند دشنام نداده و اصحابش را از دشنام دادن به آنها منع نموده است. چون علی پیرو قرآن بوده و در آیه ۱۰۸ سوره انعام مشاهده نمودید که خداوند تبارک و تعالی ما را از ناسزا گفتن به بت‌های بت پرستان نیز نهی نموده است ما نیز باید سعی نمائیم که اگر از کسی انتقادی داریم محترمانه مطرح کنیم و از فحش و ناسزا بپرهیزیم.

نهی از سحر و کهانت

خداوند تبارک و تعالی در آیاتی از قرآن از ساحر و کاهن به بدی یاد نموده است
منجمله در آیه ۱۰۲ سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَنَ ۗ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيْطِينَ
كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَائِكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ ۗ وَمَا يُعَلِّمَانِ
مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا حُنُّ فِتْنَةٍ فَلَا تَكْفُرْ ۗ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ
وَزَوْجِهِ ۗ وَمَا هُمْ بِضَآئِرِينَ بِهِ ۗ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ۗ
وَلَقَدْ عَلَّمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ
كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٢﴾﴾

یعنی: «وا از آنچه شیاطین در عهد سلیمان می‌خواندند پیروی کردند. سلیمان کفر
نورزید بلکه شیاطین کفر ورزیدند به مردم سحر می‌آموختند. و نیز از آنچه در بابل بر
دو فرشته هاروت و ماروت فرو فرستاده شد. و (آن دو فرشته) به هیچکس (سحر)
نمی‌آموختند مگر آنکه می‌گفتند: ما تنها آزمونی هستیم پس (با به کارگیری سحر) کافر
مشو. آنگاه (مردم) از آن دو چیزی می‌آموختند که با آن بین شخص و همسرش جدایی
می‌انداختند و آنان با آن (سحر) به کسی زیان رسان نبودند مگر به اراده خداوند. و آنچه
را که می‌آموختند به آنان زیان می‌رساند و به آنان سود نمی‌بخشید و به راستی دانسته‌اند
که هر کس خریدار (سحر) باشد در آخرت هیچ بهره‌ای (از بهشت) ندارد و اگر
می‌دانستند، بد چیزی است آنچه خودشان را به آن فروختند.»

در این آیه به ساحر کافر گفته شده و ساحر را محروم از بهشت دانسته و همچنین
در آیه ۶۹ سوره طه درباره ساحر آمده:

﴿... وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾.

یعنی: «... ساحر هر جا که رود رستگار نمی‌شود».

و همچنین درباره کاهنان که غیبگوئی می‌نمودند در آیه ۲۹ سوره طور می‌فرماید:

﴿فَذَكَّرَ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴾.

یعنی: «پس پند ده زیرا تو به فضل پروردگارت کاهن و دیوانه نیستی».

در قرآن از فالگیری نیز به بدی یاد شده است در آیه ۹۰ سوره مائده در این باره آمده

است:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْحَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ

فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید جز این نیست که شراب و قمار و بت‌ها و

«ازلام» پلید است از عمل شیطان است پس از آن‌ها اجتناب کنید شاید که رستگار

شوید».

«ازلام» که در این آیه و آیه ۳ سوره مائده آمده است به نقل از تفسیر مجمع‌البیان و

تفسیر طبری و برخی دیگر از تفاسیر تیرهایی بوده که مشرکین دوران جاهلیت بر روی

بعضی از آن‌ها نوشته بودند «امر ربی» (پروردگام امر نمود) و بر روی برخی از تیرها

نوشته بودند «نهانی ربی» (پروردگام مرا نهی نمود) و بر روی بقیه تیرها چیزی

نمی‌نوشتند و تیرها را در قدحی ریخته و هنگامیکه می‌خواستند به مسافرت بروند و یا

کار مهمی را انجام دهند قدح را تکان می‌دادند و تیرها را مخلوط می‌کردند و دستشان

را داخل قدح می‌بردند و اگر تیری بیرون می‌آمد که بر روی آن نوشته شده بود «امر

ربی» آن کار را انجام می‌دادند و اگر بر روی تیری که از قدح بیرون می‌آوردند نوشته

شده بود «نهانی ربی» آن کار را انجام نمی‌دادند مثلاً اگر می‌خواستند به مسافرت بروند

به مسافرت نمی‌رفتند و اگر بر روی تیری که بیرون می‌آوردند چیزی نوشته نشده بود

دوباره آن تیر را در قدح می‌انداختند که خداوند متعال به وسیله آیه ۹۰ سوره مائده این اعمال را پلید و شیطانی دانسته است.

در اصول کافی باب «فضل قرآن» از حضرت صادق روایت شده است که: «لا تتفال بالقرآن» یعنی: «تفال به قرآن نزن».

و متأسفانه مشاهده می‌نمائیم که استخاره (مقصود نویسندگان در اینجا فالگیری می‌باشد و نه استخاره شرعی که یک نوع دعاست) با قرآن در جامعه ما رواج دارد.

در تورات در سفر تثنیه باب هجدهم آمده است:

«... و در میان تو کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را از آتش بگذراند و نه فالگیر و نه غیبگو و نه افسونگر و نه جادوگر و نه سوال کننده از اجنه و نه رمال و نه کسی که از مردگان مشورت می‌کند زیرا هر که این کارها را کند نزد خدا مکروه (پلید) است و به سبب این رجاسات (پلیدی‌ها) یهوه خدایت آن‌ها را از حضور تو اخراج می‌کند...».

و همچنین در آیات ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ سوره الشعراء در قرآن درباره کاهنان آمده است:

﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٢٢١﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٢٢٢﴾ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْتَرُهُمْ كَذِبُوتٌ ﴿٢٢٣﴾﴾

یعنی: «(بگو) آیا آگاه کنم شما را که بر چه کسانی شیاطین فرود می‌آیند. فرود می‌آیند بر هر افک زننده گناهکار. گوش می‌نهند و بیشترشان دروغ‌گویند».

کاهنان با اجنه در تماس بودند و اجنه به گوششان القا می‌نمودند و این آیه اشاره به کاهنان است.

و از رسول گرامی اسلام نیز روایاتی در مذمت از سحر و فال و امثال آن وجود دارد و در خطبه ۷۸ نهج البلاغه از علی علیه السلام نقل شده:

«قاله لبعض أصحابه لما عزم على المسير إلى الخوارج، وقد قال له: يا أمير المؤمنين! إن سرت في هذا الوقت، خشيتُ ألا تظفر بمرادك، من طريق علم النجوم. فقال عليه السلام:

أَتَزَعُمُ أَنَّكَ تَهْتَدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مِنْ سَارَ فِيهَا صُرْفَ عَنْهُ السُّوءُ؟ وَتُخَوِّفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا حَاقَ بِهِ الضَّرُّ؟ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ، وَاسْتَعْنَى عَنِ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِي نَيْلِ الْمَحْجُوبِ وَدَفْعِ الْمَكْرُوهِ، وَتَبَتَّعِي فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُؤَلِّيكَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ، لِأَنَّكَ بِرِزْعِمِكَ أَتَتْ هَدْيَتُهُ إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي نَالَ فِيهَا النَّفْعَ، وَأَمِنَ الضَّرُّ!!»

ثم أقبل عليه السلام على الناس فقال:

أَيُّهَا النَّاسُ، يَا كُمْ وَتَعَلَّمِ النُّجُومَ، إِلَّا مَا يُهْتَدَى بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ، فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَى الْكُهَانَةِ، وَالْمَنْجَمِ كَالْكَاهِنِ، وَالْكَاهِنُ كَالسَّاحِرِ، وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ! وَالْكَافِرُ فِي النَّارِ! سِيرُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ».

یعنی: «آنگاه که امام علیه السلام تصمیم گرفته بود به طرف خوارج برود کسی گفت: اگر در این وقت حرکت کنی می ترسم به مقصود خود نرسی علم نجوم پیروزی را پیشگوئی نمی کند. حضرت فرمود:

آیا گمان می کنی به ساعتی که حرکت در آن خالی از ضرر است راهنمایی می کنی و از ساعتی که حرکت در آن زیان دارد پرهیز می دهی؟

کسی که سخت را قبول کند قرآن را تکذیب کرده است و برای رسیدن به مقصود و دفع حوادث در کمک گرفتن از خدا بی نیاز شده است.

تو انتظار داری کسی که به دستور تو عمل کرده فقط از تو ستایش کند و خدا را رها کند زیرا تو گمان داری که تو هستی آن که او را به ساعتی راهنمایی کرده ای که در آن سود به دست آورده و از زیان ایمن گشته است.

بعد از آن حضرت به مردم رونموده فرمود:

ای مردم از آموختن نجوم پرهیزید مگر به قدری که در بیابان و یا دریا به آن راه یافته شود. زیرا نتیجه آموختن نجوم کفایت و غیب گوئی گردد. منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر و ساحر مانند کافر است و کافر در آتش است. (پس به گفتار و کردار منجم اعتماد نکنید) سفر کنید به کمک و همراهی خدا».

شستن پا در وضو

از نامه‌ها و روایاتی که منسوب به حضرت علی علیه السلام است بدست می‌آید که ایشان در وضو به پیروی از قرآن پاهایشان را می‌شسته‌اند.

در کتاب «الغارات» که از کتب شیعی است در نامه‌ای که منسوب به حضرت علی به محمد بن ابی بکر است در مبحث «فی الصلاة و الوضوء» آمده است:

«... ثم اغسل رجلك اليمنى ثلاث مرات ثم اغسل رجلك اليسرى ثلاث مرات فإني رأيت النبي صلى الله عليه وآله هكذا يتوضأ...»

یعنی: «... سپس پای راست را سه بار بشوی سپس پای چپ را سه بار بشوی زیرا رسول خدا را دیدم اینچنین وضو می‌گرفت...».

دیگر اینکه در وسائل الشیعه کتاب الطهاره «ابواب الوضوء» آمده است:

«وباسناده عن محمد بن الحسن الصفار عن عبد الله بن المنبه عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن علي عن آبائه عن علي (رضي الله عنه) قال: جلست أتوضأ فأقبل رسول الله حين ابتدأت في الوضوء فقال لي: تمضمض واستنشق واستن ثم غسلت وجهي ثلاثاً فقال: قد يجزيك من ذلك المرتان قال: فغسلت ذراعي ومسحت برأسي مرتين فقال: قد يجزيك من ذلك المرة وغسلت قدمي قال: فقال لي: يا علي، خلل بين الأصابع لا تخلل بالنار».

یعنی: «... از علی علیه السلام روایت است که گفت: نشستم و وضو بگیرم پس رسول الله هنگامیکه شروع به وضو نمودم آمد و گفت: آب را در دهان بگردان و آب را در بینی خود کن و دندان‌هایت را بشوی سپس صورتم را سه بار شستم پس پیغمبر فرمود دوبار کافی است علی گفت: پس دستم را تا آرنج شستم و سرم را دوبار مسح نمودم پس پیامبر فرمود یکبار کفایت می‌کند. و پایم را شستم پس پیامبر فرمود: ای علی، بین انگشتانت را خلال کن که آتش در آنها نفوذ نمی‌کند».

از این روایت نیز بدست می‌آید که حضرت علی در وضو پاهایش را می‌شسته است.

و روایات بیشتری در این مورد وجود دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌نمائیم.

خداوند تبارک و تعالی در آیه ۶ سوره مائده فرموده است:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ
وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ...﴾

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامیکه برای نماز بپا خاستید (و وضو نداشتید) صورت‌ها و دست‌های خود را تا آرنج‌ها بشوئید و سرهای خود را مسح نمائید و پاهای خود را همراه با قوزک بشوئید...».

در این آیه مشاهده می‌نمائیم که کلمه «أرجلكم» آمده است که علامت «ل» فتحه است و از جهت قواعد عربی عطف بر «وجوه» و «أیدی» می‌باشد و اگر «أرجلكم» بود و علامت «ل» کسره بود از جهت قواعد عربی در این آیه عطف بر «رءوسکم» می‌شد ولی حال که «أرجلكم» است و نصب است عطف بر «وجوه» و «أیدی» می‌شود و بنابراین معنی این است که در وضو باید پاها را شست.

در قرآن آیه دیگری نیز وجود دارد که در آن یک کلمه عطف بر کلمه‌ای می‌شود که چندین کلمه قبل از خود می‌باشد. مثلاً مشاهده می‌نمائیم که در آیه ۱۲۹ سوره طه آمده است: ﴿وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى﴾ مشاهده می‌نمائیم که کلمه «أجل» عطف به «کلمه» شده است که چندین کلمه با آن فاصله دارد. و روایاتی نیز در این باره وجود دارد منجمله در کتاب «جامع البیان فی تفسیر قرآن» جلد ۶ صفحه ۸۱ آمده است:

«حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ الصُّدَائِيُّ، قَالَ: ثنا أَبِي، عَنْ حَفْصِ الْغَاضِرِيِّ، عَنْ عَامِرِ بْنِ كَلَيْبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: قَرَأَ عَلِيُّ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ رِضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِمَا، فَقَرَأَا: ﴿وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ [المائدة: ۶] فَسَمِعَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ذَلِكَ، وَكَانَ يَقْضِي بَيْنَ النَّاسِ، فَقَالَ: ﴿وَأَرْجُلَكُمْ﴾ [المائدة: ۶] هَذَا مِنَ الْمُقَدَّمِ وَالْمُؤَخَّرِ مِنَ الْكَلَامِ.»

یعنی: «... حسن و حسین رضوان الله علیهما قرائت نمودند «وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» پس علی علیه السلام این گفته را شنید و در حالی که بین مردم قضاوت می نمود. پس گفت: این از جلو افتادن و عقب افتادن از کلام است».

و این گفته علی علیه السلام بدین معنی است که کلمه «أَرْجُلِكُمْ» عقب افتاده است یعنی جایش بعد از ایدیکم بوده و به معنی این است که باید پا را شست.

همچنین در صفحه ۸۱ و ۸۲ آمده است:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: ثنا أَحْمَدُ بْنُ مُفَضَّلٍ، قَالَ: ثنا أَسْبَاطُ، عَنِ السُّدِّيِّ، قَوْلُهُ: ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ فَيَقُولُ: اغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ، وَاغْسِلُوا أَرْجُلَكُمْ، وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ؛ فَهَذَا مِنَ التَّقْدِيمِ وَالتَّأْخِيرِ».

یعنی: «... (از سدی روایت شده) درباره: ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ و اما ﴿وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ بدین معنی است که بشوئید صورتهایتان را و بشوئید پاهایتان را و سرهایتان را مسح کنید پس این ﴿وَأَرْجُلَكُمْ﴾ از تقدیم و تأخیر از کلام است».

در این روایت نیز مشاهده می نمائیم که گفته است ﴿وَأَرْجُلَكُمْ﴾ به غسل (شستن) باز می گردد و باید پاها در وضوء شسته شود.

در صفحه ۸۲ تفسیر جامع البیان جلد ۶ آمده است:

حَدَّثَنَا ابْنُ وَكَيْعٍ، قَالَ: ثنا أَبِي، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْحَرِثِ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: «اغْسِلِ الْقَدَمَيْنِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ».

یعنی: «... از حضرت علی نقل شده که گفت دو پا را تا دو کعب بشوی».

در وسائل الشیعه کتاب «الطهاره» باب وجوب المسح علی الرجلین. آمده است:

«ویاسناده عن محمد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن عمرو بن سعيد عن مصدق بن صدقة عن عمار بن موسى عن أبي عبد الله في الرجل يتوضأ الوضوء كله إلا رجليه ثم يخوض بهما الماء خوضاً قال: أجزأه ذلك».

یعنی: «... از حضرت صادق روایت می‌کنند درباره مردی که به جز دو پایش بقیه را وضو گرفته بود سپس دو پایش را در آب فرو برد و حضرت صادق فرمود: این کار او را کفایت می‌کند».

دیگر اینکه از نظر عقلی نیز معلوم است که در وضو باید پاها شسته شود زیرا یکی از اهداف این که وضو واجب شده برای پاکیزگی است. و معقول نیست که مؤمن در وضو بعد از مسح نمودن سر، دستش را به پایش که احیاناً در جوراب و کفش بوده بکشد و هم دست خود را کثیف کند و هم پای خود را کثیف‌تر نماید. بلکه در وضو باید پاها شسته شود تا تمیز گردد.

روایات و دلایل دیگری درباره وجوب شستن پا در وضو وجود دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌نمائیم.

اذان

سوال- آیا مسلمانان در زمان رسول گرامی اسلام در اذان «أشهد أن عليا ولي الله» می گفته اند؟

جواب- خیر این جمله را بعدها فرقه ای به نام مفوضه در اذان اضافه نموده اند. حرّ عاملی در وسائل الشیعه در کتاب «الصلوه» باب اذان و اقامه چندین روایت را درباره اذان و اقامه آورده است و در هیچ یک از این روایات اثری از جمله «أشهد أن عليا ولي الله» وجود ندارد و گفتار شیخ صدوق را نقل نموده که مفوضه را لعنت نموده و گفته است: «أشهد أن عليا ولي الله» در اصل اذان نبوده و مفوضه آن را در اذان وارد نموده اند.

و به روشنی معلوم است که در زمان رسول گرامی اسلام و سالها بعد از آن مسلمانان در اذان «أشهد أن عليا ولي الله» نمی گفته اند و بعدها شیعیان این جمله را به پیروی از فرقه مفوضه در اذان هایشان تکرار کرده اند.

سجده‌گاه

در کتاب «بحار الأنوار» جلد ۸۵ صفحه ۱۵۷ آمده است: «وروینا عن علی آن رسول الله صلی علی حصیر».

یعنی: و از علی روایت شده که رسول خدا بر روی حصیر نماز گزارد».

و در کتاب «المصنف ابن ابی شیبہ» جلد ۱ صفحه ۴۰۰ آمده است:

«قال: رَأَيْتُ عَلِيًّا، يُصَلِّي عَلَى مُصَلِّي مِنْ مُسُوحٍ يَرَكْعُ عَلَيْهِ وَيَسْجُدُ».

یعنی: «(بکر بن وائل نقل می‌کند که) علی را دیدم که روی مسح (پلاس) نماز

می‌خواند و بر همان نیز سجده می‌نمود».

از این دو روایت و روایات بیشتری که در این زمینه وجود دارد بدست می‌آید که رسول گرامی اسلام ﷺ و حضرت علی ؑ در موقع نماز بر روی حصیر و پلاس و امثال این‌ها نماز خوانده و بر این‌ها سجده می‌نمودند و چیزی را بر روی حصیر و یا بر روی پلاس نمی‌گذاشتند ولی متأسفانه برخی اینگونه عادت نموده‌اند که در سجده چیزی را جلوی خود بگذارند و بر آن سجده نمایند و این خطر وجود دارد که نماز که امر مقدس به شمار می‌رود اگر ابزار ویژه‌ای (مانند مهر) داشته باشد به تدریج آن ابزار نیز در اذهان مقدس شود چنانکه امروزه مشاهده می‌نمائیم که در محیط شیعیان مهر نماز برای برخی مقدس گشته و آن را می‌بوسند.

در مصنف عبد الرزاق صنعانی جلد ۲ صفحه ۴۷۷ آمده است:

«أَنَّ ابْنَ مَسْعُودٍ، دَخَلَ عَلَى عُتْبَةَ أَخِيهِ، وَهُوَ يُصَلِّي عَلَى مِسْوَاكٍ يَرْفَعُهُ إِلَى وَجْهِهِ، فَأَخَذَهُ فَرَمَى بِهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَوْمِ إِيْمَاءً وَلْتَكُنْ رَكْعَتُكَ أَرْفَعُ مِنْ سَجْدَتِكَ».

یعنی: «از عبدالله بن مسعود گزارش شده که او بر برادرش عتبه وارد شد در حالی که

وی نماز می‌گزارد و بر مسواکی سجده می‌کرد و آن را بلند کرده به صورتش می‌رساند.

ابن مسعود مسواک را از او گرفت و به کناری انداخت و سپس گفت: در وقت سجده به

اشاره سجده کن و رکوع تو باید بلندتر از سجودت باشد».

و عبدالرزاق در المصنف جلد ۲ صفحه ۴۷۶ آورده است که کسی از عبدالله بن عمر

سوال کرد:

«أَبْصَلِّي الرَّجُلَ عَلَى الْعُودِ وَهُوَ مَرِيضٌ؟».

یعنی: «آیا جایز است که مرد به هنگام مریضی بر چوب عود نماز گزارد؟»

ابن عمر پاسخ داد:

«لَا أَمْرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ، مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يُصَلِّيَ قَائِمًا فَلْيُصَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبَالِسَاءٍ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَمُضْجِعًا يَوْمِي إِيْمَاءً».

یعنی: «به شما دستور نمی‌دهم که غیر از خدا بت‌هایی را انتخاب کنید. هر کس توانایی دارد که ایستاده نماز گزارد پس ایستاده نماز را برگزار کند و اگر نتوانست نشسته بخواند و چنانچه قادر نبود خوابیده نماز گزارد (و به هنگام رکوع و سجود) اشاره کند».

در روایتی که درباره سجده حضرت علی مشاهده نمودید آمده است که ایشان بر «مسح» (پلاس) سجده می‌نموده است و در آن زمان‌ها اصلاً مه‌ری وجود نداشته است. حتی بر پنبه و کتان و گلیم و فرش و نظایر این‌ها نیز می‌توانیم سجده نمائیم. در وسائل الشیعه «کتاب الصلوه» ابواب ما یسجد علیه «سعد بن عبد الله از داود الصرمی نقل می‌کند که گفت:

«سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الثَّالِثَ عليه السلام: هَلْ يَجُوزُ السُّجُودُ عَلَى الْقَطَنِ وَالْكَتَانِ مِنْ غَيْرِ تَقِيَةٍ؟ فَقَالَ:

جائز».

یعنی: «از حضرت رضا سوال کردم که آیا سجده بر پنبه و کتان اگر هم در حال تقیه نباشد جائز است؟ گفت: جائز است».

و همچنین در وسائل الشیعه همان باب از سعد بن عبدالله او هم از حسین بن علی بن

کیسان الصنعانی روایت می‌کند که گفت:

«کتبتُ إلى أبي الحسن الثالث أسأله عن السجود على القطن والكتان من غير تقيه ولا ضرورة فكتب إليَّ جائزاً».

یعنی: «نامه‌ای به حضرت رضا نوشتم واز او درباره سجده بر پنبه و کتان سوال نمودم که در حالت تقيه نباشد و ضرورتی هم اگر پیش نیاید در جواب به من نوشت که جائز است.»

در سنن کبرای بیهقی جلد ۲ صفحه ۴۳۷ آورده‌اند:

«عن ابن عباس أنه صلى على بساط ثم قال: صلى رسول الله على بساط».

یعنی: «از ابن عباس گزارش شده که بر فرش نماز خواند سپس گفت: رسول خدا بر فرش نماز گزارد.»

علمای سنت و برخی از مراجع شیعه نیز سجده بر فرش و زیلو و نظایر آن را جایز می‌دانند. منجمله آقای شیخ محمد صادقی تهرانی که از مراجع شیعه است در مساله ۲۹۴ توضیح المسائلشان نوشته‌اند: «... بنابراین، اگر پرسید که بر فرش و زیلو می‌توان سجده کرد زیرا، نه در حالت کنونی و نه هیچ حالتی دیگر قابل پوشیدن نیست باید گفت: آری که هرگز و هیچگاه پوشیدنی نیست».

از رسول گرامی اسلام روایت است که فرموده‌اند:

«صلوا كما رأيتموني أصلي».

یعنی: «نماز گزارید آنگونه که دیدید من نماز می‌گزارم».

و پیغمبر ﷺ هیچوقت از خاک قبر کسی برای خود مهر نساخت. ابراهیم خلیل عليه السلام پدر امت اسلام است که در قرآن به این موضوع اشاره شده است ولی پیغمبر عليه السلام از خاک قبر او مهری نساخت و در نماز قرار نداد. در آیه ۲۱ سوره مائده به بیت‌المقدس سرزمین مقدس گفته شده است ولی هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد که در آن گفته شده باشد از خاک بیت‌المقدس مهری تهیه نمائید و بر آن سجده نمائید. و همچنین پیغمبر در هیچ جا اشاره‌ای به آن ننموده است. خانه خدا در مکه می‌باشد و خداوند در

قرآن به مکه قسم خورده است ولی هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد که در آن گفته شده باشد از خاک مکه مهری تهیه نمائید.

اگر نماز بر روی خاک مکه فضیلت داشت پیغمبر ﷺ هنگامیکه از مکه به مدینه هجرت نمود مقداری از خاک مکه را با خود حمل می‌نمود و در نماز بر آن خاک سجده می‌نمود ولی اثری از این عمل در تاریخ و روایات وجود ندارد.

دیگر اینکه چه کسی گفته: اگر در سرزمینی کسی شهید شود خاک آن سرزمین مقدس می‌شود؟ و اگر اینگونه باشد پس خاک مکه و مدینه که در آن مؤمنین شهید شدند مقدس است با این وصف پیغمبر از خاک قبر هیچ شهیدی مهری نساخت و در نماز به کار نبرد. دیگر این که مگر قبر امام حسین چقدر خاک دارد که این همه از آن مهر تهیه کرده‌اند؟ با این وصف برای برخی از شیعیان مقدس گشته است.

رسول گرامی اسلام ﷺ از خاک هیچ شهیدی مهر نساخت و در نماز به کار نبرد و همچنین از خاک بیت‌المقدس و مکه مهر نساخت بلکه بر حصیر و فرش و پلاس و خمره و گلیم سجده نمود تا مسلمانان نیز به ایشان اقتدا نمایند و مشاهده نمودیم که علی (رضی الله عنه) نیز بر پلاس سجده می‌نمود تا از خطر دچار شدن به پرستش غیر خدا به دور باشند.

شکایات نماز

سوال- اگر در نماز شک نمودیم چه کنیم؟ مثلاً در نماز صبح اگر شک نمودیم که دو رکعت بجای آوردیم یا یک رکعت چه کنیم؟ یا در نماز ظهر شک نمودیم که دو رکعت بجای آوردیم یا سه رکعت چه کنیم؟

جواب- به نظر ما معقول این است که در هر نماز بعد از شک بنا را بر کمتر بگذاریم. مثلاً اگر شک نمودیم که یک رکعت بجای آوردیم یا دو رکعت؟ بنا را بر کمتر که یک رکعت است و به آن یقین داریم بگذاریم و بعد از نماز بلافاصله دو سجده سهو بجای آوریم و در این باره روایتی از حضرت علی رضی الله عنه در کتاب «مسند الإمام زید» باب «السهو فی الصلاة» وجود دارد، «حدثني زيد بن علي عن أبيه عن علي رضي الله عنه قال: سجدتا السهو بعد السلام وقبل الكلام تجزيان من الزيادة والنقصان».

یعنی: زیدبن علی از پدرش او نیز از علی رضی الله عنه روایت می‌کند که دو سجده سهو بعد از سلام و قبل از کلام کفایت می‌کند از زیادی و کمی (در رکعات نماز).

کیفیت سلام در نماز

در مسند الامام زید «باب التشهد» آمده است:

«حدثني زيد بن علي عن أبيه عن جده رضي الله عنه عن علي بن أبي طالب كرم الله وجهه أنه كان إذا تشهد قال: التحيات لله والصلوات الطيبات... أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله... ثم يحمد الله ويثنى عليه ويصلي على النبي ثم يسلم عن يمينه وعن شماله السلام عليكم ورحمة الله والسلام عليكم ورحمة الله».

یعنی: «حدیث نمود بر من زید بن علی از پدرش از جدش از علی بن ابیطالب که هرگاه تشهد می گفت، می گفت: «التحیات لله والصلوات لله الطیبات... شهادت می دهم که معبودی بجز الله وجود ندارد واحد است او، شریکی برای او نیست و شهادت می دهم که محمد بنده و رسول اوست... سپس خدا را حمد و ثنا می گفت و بر پیامبر صلوات می فرستاد سپس به راست و چپش سلام می گفت. سلام بر شما و رحمت خدا بر شما - سلام بر شما و رحمت خدا بر شما».

در این روایت مشاهده می نمائیم که «السلام عليك أيها النبي» وجود ندارد و در قبل مشاهده نمودیم که انبیاء بعد از مرگشان از دنیا غافل می باشند پس دلیلی ندارد که در نماز به پیامبر سلام کنیم.^۱

در کتاب «الموطاء» باب «التشهد في الصلوة» روایت می کند که:

«حَدَّثَنِي عَنْ مَالِكٍ عَنْ نَافِعٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ يَتَشَهَّدُ فَيَقُولُ: "بِسْمِ اللَّهِ، التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، الصَّلَوَاتُ لِلَّهِ، الزَّكَايَاتُ لِلَّهِ، السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ».

مشاهده می نمائیم که در این روایت جمله «السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ» آمده است. و «السلام

۱- این نظر مؤلف می باشد و بر خلاف رأی جمهور علمای اهل سنت و جماعت است. مصحح

علیک ایها النبی» که اشاره به مخاطب است نیامده است.

دیگر اینکه در مسند عبدالله بن مسعود آمده است که پیامبر تشهد را به من تعلیم می داد همانند اینکه سوره‌ای از قرآن را به من می آموزد می گفت:

«التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» وَهُوَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْنَا، فَلَمَّا قُبِضَ قُلْنَا: السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ».

در آخر این روایت مشاهده می‌نمائیم که می‌گوید:

«فَلَمَّا قُبِضَ قُلْنَا: السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ».

یعنی: «بعد از اینکه پیامبر رحلت نمود گفتیم «السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ».

و در صحیح بخاری «کتاب استئذان باب الاخذ بالیدین» نیز نظیر این روایت آورده شده است.

از روایات اینگونه بدست می‌آید که در نماز جماعت هنگامیکه به رسول الله اقتدا می‌نمودند به او سلام می‌نمودند و او نیز جواب سلام را می‌داده است. و از این دو روایتی که مشاهده نمودید بدست می‌آید که بعد از فوت پیامبر ﷺ در نماز به او سلام نمی‌نمودند و این دو روایت و روایاتی نظیر آن، موافق با قرآن می‌باشد. همچنین در روایتی که منسوب به حضرت علی است و در ابتدای این فصل آن را مشاهده نمودید جمله «السلام علیک ایها النبی» وجود ندارد.

برخی می‌گویند: ما وقتی در نماز می‌گوئیم: «السلام علیک ایها النبی» منظورمان این نیست که او را حاضر و ناظر می‌دانیم و به او سلام می‌کنیم بلکه مانند این است که جمله‌ای را از روی کتابی می‌خوانیم ولی به نظر ما برای این که ایجاد شبهه نشود و عده‌ای سوء تعبیر ننمایند لازم است جمله «السلام علیک ایها النبی» را در نماز نگوئیم بلکه به جای آن «السلام علی النبی» بگوئیم و اگر هم سلام هم نگوئیم اشکالی ندارد.

نکته دیگر این که در نماز جماعت در پایان نماز نمازگزاران به کسی که دست

راست و چپشان نشسته سلام می‌گویند و این عمل معقولی است ولی در نماز فرادا دیگر معقول نیست که یک نفر نمازگزار به کسی که در طرف چپ و راستش وجود ندارد سلام بگوید و روایاتی در تایید این گفته ما وجود دارند منجمله در کتاب «الموطأ» باب «التشهد فی الصلاة» آمده است:

وَحَدَّثَنِي عَنْ مَالِكٍ عَنْ نَافِعٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ يَتَشَهَّدُ فَيَقُولُ: «بِسْمِ اللَّهِ، التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ... فَإِذَا قَضَى تَشَهُدَهُ، وَأَرَادَ أَنْ يُسَلِّمَ، قَالَ: السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» عَنْ يَمِينِهِ، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَى الْإِمَامِ. فَإِنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ أَحَدٌ عَنْ يَسَارِهِ، رَدَّ عَلَيْهِ.»

از این روایت بدست می‌آید که در نماز جماعت نیز اگر در طرف چپ یا راست ما کسی نباشد نباید سلام کنیم زیرا در آخر روایت آمده است: «فَإِنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ أَحَدٌ عَنْ يَسَارِهِ، رَدَّ عَلَيْهِ.»

یعنی: «پس اگر سلام گفت کسی که سمت چپ اوست به او جواب دهد». و پر واضح است اگر در سمت چپ و یا راست نمازگزار در نماز جماعت کسی نباشد نمازگزار نباید به چپ و یا راست سلام بگوید و در نماز فرادا نیز سلام دادن به چپ و راست معنا ندارد.^۲

۲- این نظر مؤلف می‌باشد و بر خلاف رأی جمهور علمای اهل سنت و جماعت است. مصحح

زکات

خداوند تبارک و تعالی در قرآن مردم را به پرداخت نمودن زکات تشویق و امر فرموده است. در خطبه ۱۹۰ نهج البلاغه که منسوب به حضرت علی علیه السلام است آمده است:

«... ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جَعَلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَانًا لِلْأَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيَّبَ النَّفْسَ بِهَا، فَإِنَّهَا تُجْعَلُ لَهُ كَفَّارَةً، وَمِنَ النَّارِ حِجَازًا وَوَقَايَةً. فَلَا يُتْبِعَنَّهَا أَحَدًا نَفْسَهُ، وَلَا يُكْثِرَنَّ عَلَيْهَا لَهْفَهُ، فَإِنَّ مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيَّبَ النَّفْسَ بِهَا، يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا، فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ، مَغْبُونُ الْإِجْرِ، ضَالُّ الْعَمَلِ، طَوِيلُ التَّدَمُّ...».

یعنی: «... پس از نماز توجه داشته باشید که زکات و نماز را خدا برای تقرب مسلمانان به خود قرار داد. کسی که زکات را پرداخته روح خود را از آلودگی پاک کرده است. زیرا زکات کفاره گناه و باعث مصون ماندن از آتش و پیشگیری از کیفر الهی است. با این ترتیب کسی که زکات می دهد چشمش به دنبال زکاتی که داده است نباشد و برای آن حسرت نخورده زیرا کسی که زکات را از روی میل ندهد و به امید زیاد شدن مال بپردازد از اسلام اطلاع ندارد. پاداشش را از دست می دهد عمل خود را باطل می گرداند و روز قیامت مدت ها پشیمان خواهد بود».

و در سخن ۱۳۲ نهج البلاغه درباره زکات آمده است:

«... وَلِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَزَكَاةُ الْبَدَنِ صِيَامٌ...».

یعنی: «... و برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن روزه است...».

از این گفتار حکیمانه بدست می آید که زکات در همه چیز است و برخلاف آنچه که برخی می گویند که زکات در ۹ چیز است در ۹ چیز نمی باشد و شامل همه چیز می باشد. و از آیات قرآن و روایات موافق با قرآن بدست می آید که زکات در هر چیزی است و منحصر به ۹ چیز نیست.

اگر آیات ۱ تا ۵ سوره بقره را با آیات ۱ تا ۵ سوره لقمان مقایسه نمائیم بدست می‌آید که منظور از ﴿مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ در آیه ۳ سوره بقره همان ﴿يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ در آیه ۴ سوره لقمان است و بدین معنی است که ﴿مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (از آنچه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند) مساوی با ﴿يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ (می‌پردازند زکات را) می‌باشد. در صفحه بعد این آیات با هم مقایسه شده‌اند.

خداوند در آیات ۱ تا ۵ سوره بقره می‌فرماید:

﴿الْم ۱﴾ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ ۗ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۲﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۳﴾ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ ۗ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۴﴾

و در آیات ۱ تا ۵ سوره لقمان می‌فرماید:

﴿الْم ۱﴾ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿۱﴾ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۳﴾ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ ۗ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۴﴾

همانگونه که گفته شد از مقایسه این آیات با یکدیگر بدست می‌آید که ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ در آیه ۳ سوره بقره همان ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ در آیه ۴ سوره لقمان است و بدین معنی است که زکوه در هر چیزی است و منحصر به ۹ چیز نمی‌باشد. از روایات صحیحی که موافق با قرآن می‌باشند نیز بدست می‌آید که زکات منحصرأ در ۹ چیز نمی‌باشد.

در وسائل الشیعه «کتاب الزکاة» آمده است:

«وعن علي بن إبراهيم عن أبيه عن حماد عن حريز بن عبد الله عن محمد بن مسلم قال: سألته

عن الحبوب ما يزكى منها قال: البر والشعير والذرة والدخن والأرز والسلت والعدس والسمسم كل هذا يزكى وأشباهه».

یعنی: «محمد بن مسلم که از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق است روایت می‌کند که از آن حضرت (صادق) سوال نمودم از دانه‌هایی که مشمول زکات می‌شوند؟ حضرت فرمود: گندم و جو و ذرت و ارزن و برنج و جو گندم نما و عدس و کنجد از تمام این‌ها و مانند این‌ها باید زکات داده شود».

از این روایت بدست می‌آید که زکات منحصرأ در ۹ چیز نیست زیرا برنج و عدس و ذرت و ارزن و کنجد از ۹ چیزی که می‌گویند زکات به آن‌ها تعلق می‌گیرد نیست. همچنین در وسائل‌الشیعه «کتاب الزکاة» آمده است:

«وعنه عن إبراهيم بن هاشم عن حماد عن حريز عن زرارة قال: قلت لأبي عبد الله: في الذرة شيء؟ فقال لي: الذرة والعدس والسلت والحبوب فيها مثل ما في الحنطة والشعير وكل ما كيل بالصاع فبلغ الأوساق التي يجب فيها الزكاة فيه الزكاة».

یعنی: «زراره روایت می‌کند: به ابی عبدالله (امام صادق) گفتم: «آیا در ذرت زکات است؟ فرمود: در ذرت و عدس و جو گندم نما و در تمام دانه‌ها زکات واجب است همانند آنچه در گندم و جو واجب است و هر چه به کیل و پیمانہ درآید و به نصاب پنج وسق برسد در آن زکات واجب است».

روایات بیشتری وجود دارند که نشان می‌دهند زکات منحصرأ در ۹ چیز نمی‌باشد که برای رعایت اختصار از ذکر آن‌ها خودداری می‌نمائیم.

نکته دیگر اینکه به وسیله درآمد ناشی از زکات مقدار زیادی از نیاز مالی تهیدستان برطرف می‌شود و از آیه ۶۰ سوره توبه که در آن مصارف هشتگانه زکات معین شده است بدست می‌آید که درآمد حاصل از زکات در زمان رسول خدا مقدار زیاد و قابل توجهی بوده که بایست به مصارف هشتگانه می‌رسیده ولی محدود نمودن زکات به ۹ چیز که در برخی از روایات آمده است با شرایطی که معین نموده‌اند درآمد حاصل از

اینگونه زکات بسیار ناچیز است و مشکلی را حل نمی‌کند.

مثلاً گفته شده است که گاو و گوسفند و شتری مشمول زکات واقع می‌شوند که علف‌خوار نباشند و عامل هم نباشند یعنی از آن‌ها کار کشیده نشود حال شما اینگونه گاو و گوسفند و شتر را در کجای دنیا سراغ دارید و به فرض وجود داشتنشان تعداد آن‌ها چقدر است؟

و در مورد طلا و نقره نیز شرطی گذاشته‌اند و آن این است که طلا و نقره‌ای مشمول زکات واقع می‌شوند که مسکوک باشند. حال از شما عزیزان سوال می‌نمایم که چه تعداد از افراد وجود دارند که سکه و طلا و نقره داشته باشند؟

اگر زکات را منحصر به ۹ چیز بدانیم آن هم با آن شرایط، درآمد حاصل از آن اینقدر کم خواهد بود که مشکلی را حل نخواهد نمود در صورتیکه اگر قرآنی رفتار شود و قرآنی زکات گرفته شود بخش عظیمی از مشکلات اقتصادی نیازمندان و محرومین حل خواهد شد و در سخنی که منسوب به حضرت علی است مشاهده نمودید که زکات را در هر چیزی دانسته است.

این معقول نیست که از کسی که جو می‌کارد زکات بگیرند ولی از کسی که برنج می‌کارد زکات نگیرند. یا از کسی که در بیابان چند شتر دارد که علف‌خوار و عامل هم اگر نباشد زکات بگیرند ولی از کسی که شرکت مسافربری دارد و ده‌ها دستگاه اتوبوس دارد و ماهیانه مبالغ هنگفتی عایدش می‌شود زکات نگیرند.

و در نهایت معقول نیست که زکات منحصراً در ۹ چیز باشد و بقیه چیزهایی که مالیت دارند مشمول زکات واقع نشوند.

در اینجا این کتاب را به پایان می‌رسانیم هر چند که با استناد به آیات و روایات امکان‌پذیر بود که این کتاب به صورت کتابی پر حجم درآید ولی برای رعایت اختصار به این مختصر قناعت نمودیم.

ربّانی